

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم خدمت آقایان که بحث درباره استصحاب بود. و عرض کردیم در مطلب اول به تعبیر مرحوم نائینی و استاد در تعریف استصحاب مقدمه اول عرض کردیم یک مقدار طولانی تر بحث شود و بررسی شود به خاطر نکاتی که بعد در نتیجه گیری کاملاً مؤثر است. خب تا اینجا چهار احتمال را در تفسیر لا تنقض الیقین بالشک عرض کردیم. دو تا احتمال بر می گشت به یقین به معنای خود یقین و یقین به معنای متیقن آن وقت یا به معنای سلب است که نائینی فرمودند عدم انتقاض یقین بالشک. عرض کردیم مرحوم نائینی این تعریف را چون مبنایشان بر اخبار است از اخبار گرفته اند.

لکن مرحوم استاد به بقاء الیقین تعبیر کرده اند. و عرض کردیم دیگر توضیحات را تکرار نمی کنیم. تفسیری که قبل از این تعبیر نائینی در حوزه ها متعارف بود، نه اینکه متعارف بود چون به اعتبار کتاب تعبیر مرحوم شیخ بود ابقاء ما کان و هو الحکم ببقاء. این تعبیر بود که در کتاب کفایه هم همین تعبیر شیخ را آورده است. هو الحکم ببقاء حکم أو موضوع. ما برای یک مقداری توضیح اجمالاً چون تفصیل بحث را و توضیح بحث را آقایان خودشان مراجعه کنند چون آقایان خیلی طولانی نوشته اند. نکته اساسی اش را ما عرض می کنیم تا بعد وارد بحث های دیگر شویم. مرحوم آقای اصفهانی مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین در توضیح عبارتی که از شیخ و بعد استاد صاحب کفا به آمده است فرموده اند علم ابقاء ما کان، من یک مجملی از عبارت ایشان و یک توضیح را عرض می کنیم بقیه را خود آقایان مراجعه کنند. این ابقاء ما کان تاره ینصب الی المکلف. یعنی به مکلف می گوئیم که تو ابقاء ما کان بکن. فیراد منه الابقاء العملی، که این ابقاء عملی هم مفاد اصل عملی است.

البتة ایشان می گوید که چون می خواهند یک جامعی بین استصحاب و بقیه حجج ببینند کالتصدیق العملی. اینجا ابقاء عملی است مثل تصدیق خبری در باب خبر مثلاً. با اینکه آن اصل عملی نیست.

و اخری ینصب الی الشارع مثلاً. آن وقت ما سابقاً در بحث حجیت توضیح دادیم مفصلاً دیگر تکرارش نکنیم حجت در اصطلاح این آقایان به چند معنا آمده است. یکیش جعل بدل است. یعنی وقتی خبر می آید می گوید فلان حکم این طور است بر فرض هم که واقع

نباشد این به جای واقع می نشیند. این جعل بدل را در مثل امارات و حجج می گفتند و شبیه آن را در اصول جعل مماثل. مثلاً شما یقین داشتید به طهارت حالا می گوید استصحاب کن یعنی مماثل آن حکم جعل کرده است.

فاما بجعل الحكم المماثل، این شبیه همان جعل است. این در معنای حجیت است اینکه ایشان گرفته است. فی الزمان الثانی بعنوان انه الحكم الموجود فهو احداث لبّا. در حقیقت این احداث است. لکن ابقاء عنوانا. چون شما می دانستید دو ساعت قبل وضو دارید الآن که نمی دانید. پس اینکه می گوید شما الآن حکم به وضو بکن در حقیقت یک نوع احداث است نه اینکه ابقاء باشد.

و اما بالالتزام بالابقاء العملي. شارع شما را ملزم می کند که ابقاء عملی کنید. فیکون ابقاء عملیا یک نوع ابقاء عملی است لکن من الشارع تصویبا. مثل فرق بین اراده تشریعی و تکوینی. سابقا عرض کردیم اراده تکوینی شما بلند می شوید درب را باز می کنید اراده تشریعی به پسران می گوید درب را باز کن. این دو تا فرقی نیست اینجا هم همین طور است. فیکون ابقاء العملی لکن نه از مکلف. من الشارع. کأنما شارع ابقاء کرده است لکن تصویبا. به اینکه گفته است لا تنقض اليقين بالشك. مثل اراده تشریعی و تکوینی. فرق نمی کند یکی است. و لا يخفى عليك.

این دو تا احتمالی که ایشان بعد ایشان وارد بحث می شوند که اگر مراد این باشد بقاء درست است ابقاء درست است البته یک سومی هم هست که در خلال کلمات آینده می آید که بنای عقلا باشد. به نظرم اینجا هم گفته بودند نمی دانم. امروز صبح هم دیدم. دو سه روز پیش دیدم خیال می کردم صفحه اول هم دارد.

ایشان وارد بحث می شود در اینکه اینها چطور می شود البته یکی هم به حکم عقل گرفته است. اذعان عقلی به بقاء. این اذعان عقلی هم سومی.

مرحوم آقای اصفهانی در این سه احتمال دو تا اشکال اساسی در استصحاب دارند. تصادفاً این دو اشکالشان هم که متأسفانه به حسب کاشکی در این چاپش مثلاً با خط سیاه درشت می نوشت که خلط نشود. یکی هم صفحه ۸ جلد ۵ از نهاییه الدرایه یکی صفحه ۸ است در صفحه ۸ نوشته است که احدهما احد عدم جامعه للاستصحاب. به حسب مبانی ثلاثه که اخبار باشد، بنای عقلا باشد به حکم عقل باشد. یک جامعه برای استصحاب نمی توانیم تصور کنیم. بعد توضیح داده اند آقایان مراجعه کنند. این همان بود که دیروز یعنی در درس گذشته از آقای خویی نقل کردیم که ایشان هم فرمودند جامعه نیست. استصحاب بنا بر اینکه یقین به حدوث موجب ظن به بقا است از امارات است بنا بر اینکه از اخبار باشد از امارات نیست. از اصول است. و جامعه هم نیست. این یک چیز است آن یک چیز است.

لذا استاد آقای خویی اشکال کرده اند و ایشان هم قبول کرده اند در حقیقت. یکیش عدم جهت الجامعه للاستصحاب بحسب مبانی ثلاثه که اخبار و بنای عقلا و حکم عقل باشد. بعد شروع کرده اند به شرح دادن و درست هم هست این مطلب ایشان درست است. خیلی نمی خواهد وارد بحث شویم. چون ما مفصلا بنا است که وارد بحث شویم خواهیم گفت که نکات فنی اش فرق می کند. و اینکه ایشان می فرمایند این ابقاء یا به مکلف است یا بنای عقلا است یا شارع است این هم توضیحش را انشاء الله عرض می کنیم.

نکته دومی که ایشان فرمودند این صفحه بعد است اگر آقایان خواستند یک خط سیاه دورش بگذارند که روشن شود. احدهما ثانيهما. چون یک صفحه ایشان صحبت کرده اند بعد فرموده اند «ثانيهما: عدم صحة توصيفه بالدليلية والحجية، على جميع المباني»، روی جمیع مبانی و ظاهرا مبانی استصحاب مبانی حجیت، این درست نیست به این بگوییم دلیل. آن وقت یکی یکی «أما إذا أريد منه الإبقاء العملي»، «و أما إذا أريد منه الإلزام الشرعي»، آن وقت وارد می شد ایشان بله متعرض شدن و توضیح دادن و متأسفانه توضیحات ایشان بیشتر مطالبی است که خودشان فکر فرموده اند یعنی با مراجعه به کلمات آقایان و علمای سابق چه اهل سنت چه شیعه، مخصوصا اهل سنت چون شیعه بعد متعرض شده اند. عرض کنم که این جهت اول ایشان را جواب دادیم اما جهت دومی که ایشان عدم صحه توصیفه بالدلیلیه و الحجیه آن مشککش این است که عنوان حجت در اصول یک عنوان واحدی نیست. حالا ایشان گفته اند اما اما، امانمی خواست ما خلاصه اش را بگوییم اولاً عرض کردیم حجیت در اصول گاهی به معنای مصدر تشریع است. مثل اینکه این در ذهن آقایان نبوده است. حجج را امارات و طرق گرفته اند. وقتی می گوید اجماع حجت است یعنی من مصادر التشریع. عرض کردیم استصحاب در کلمات اصولیین اهل سنت اساساً در شبهات حکمیه مطرح شده است چون مصدری از مصادر تشریع می دانند. دیگر آن جا نباید مثلاً استصحاب را شبیه خبر واحد دانست. بگوییم معنای حجیت اینجا خبر معلوم است اینجا حجیت یک چیز است آنجا یک چیز است. حجت در یک مقدار از اصول به معنای مصدر تشریع است. و لذا عرض کردیم حجیت اجماع در بین اهل سنت به معنای مصدر تشریع است. این توضیحاتش را چند بار عرض کردیم. آنها معتقدند که اگر علما در یک زمان جمع شدند واقعا اجتماع کردند بر یک حکمی، کتاب را تخصیص می زنند سنت را تخصیص می زنند.

مثلاً جمع شدند گفتند در زمان ما، این مثالی که همه می گویند قربانی نباشد. یا در زمان ما، چون خیلی حج شلوغ می شود، عمل حج را نهم و دهم و یازدهم هر ماهی قرار دهیم. فقط در ماه ذی حجه نباشد. در ماه شعبان هم باشد. این مشکل شلوغی در ایام حج حل شود. اینها معتقدند درست است و حکم الهی همین می شود. البته ما قبول نداریم. چون پیش ما مسلم است که این مطلب باطل است اما آن را که اهل سنت معتقدند این است. مرادشان از حجیت در باب اجماع، آن مصدر تشریع است. مثل کتاب و سنت. نه مراد از حجیت مثل

خبر واحد. اصلاً مصادر تشریع است. جزء مصادر تشریع است. یکیش هم اجتهاد. آن هم جزء مصادر یعنی اگر در مسئله ای حکم نبود یک مجتهدی حالا به عنوان حاکم اجتهاد کرد و اجتهادش ثابت بود این می شود حکم الله واقعی.

س: بگویم سببی است

ج: بله به قول شماسببی است. اصطلاح ما شده است سببی.

این می شود حکم الله واقعی. عرض کردم کرارا این در رسائل شیخ منصوب به اشعری کرده است اسمش هم تصویب اشعری کرده است. عرض کردم خود ابو الحسن اشعری نقل کرده اند مخطئه است اصلاً قائل به تصویب نیست. در کتب اهل سنت عنه المذهب ان التصویب و التخطیع بله در کتب اهل سنت این معنا را به فقهایشان نسبت داده است. نه به ابو الحسن اشعری که در عبارات ما رایج است. چون گذشت آن وقت عده ای شان آمده اند این طور گفته اند و لذا عده ای از آنها اشکال کرده اند. همین اشکالی که ما داریم می کنیم حکم لازم می آید وقتی حکم نیست من اجتهاد کردم رسیدم به این خودش که حکم نیست چطور واقع شود؟ چطور می شود حکم واقعی شود؟ چطور اصلاً تصویب مطرح شود؟ چیزی نبوده است. لذا بعضی هایشان این طور تصویب کرده اند که حکم نیست در مسئله آنها فرض این گرفته اند. چون ما در روایت دارد ان لله فی کل واقعه حکما. آن مبنا را ما با آنها مخالفیم. آنها با قبول این مبنا که حکم نیست می گویند اگر اجتهاد کردی به یک مسئله رسیدی اجتهاد هم یعنی در این موضوعی که حکم نیست بگردد از جای دیگر پیدا کند حکم برایش پیدا کند. این می شود واقع.

آن وقت واقع را این طور معنا می کنند خوب دقت کنید اگر خدا جعل می کرد همین را جعل می کرد. اگر است نه واقع به معنای واقع. چون در واقع که چیزی نیست. تصریح می کنند که اگر خدا جعل میکرد همین را جعل می کرد. همین که مجتهد به آن رسیده است. آن وقت ملحق به این کرده اند خبر را. آن در حقیقت الحاق شده است. توضیحاتش گذشت که اگر بخواهم بگویم باز خیلی وقت شما را می گیرد. علی ای حال پس یک حجیت به معنای مصدر تشریع است که متأسفانه در کلمات آقا شیخ محمد حسین نیامده است دیگران هم نیامده است. اینها ذهنشان حجج و امارات طرق اثبات است. یک معنای حجیت طرق اثبات است مثل خبر. مثل اجماع روی مسلک امامیه. چن می گویند اجماع کاشف قول امام است. اجماع ما غیر از اجماع اهل سنت است هر دو را می گویم حجت. آنجا یک معنا است در کتب ما معنای دیگر دارد. به این هم حجت می گویند.

سه، در شبهات حکمیه جایی که به اصطلاح روایات و امارات نباشد با قواعد و اصول حکم را اثبات کنند. آن هم حجت می گوئیم. غایه ما این اصول بعضی هایش تنزیلی یا محرز هستند حالا بعضی ها بین این دو تا فرق می گذارند ما خیلی فرق نمی گذاریم. و بعضی هایش اصل عملی صرف هستند. آن وقت نتیجه اش این می شود که اگر گفتیم اصل تنزیلی، یعنی آن حکم بعنوانه ثابت است. اگر گفتیم اصل غیر محرز، یعنی فقط عمل هست. این فرق بین استصحاب و احتیاط است. بین استصحاب و تخییر است. بین استصحاب و اصاله البرائت است. در اصاله البرائت حکمی نیست. می گوید هر موردی که نمی دانستی مثلاً ظاهراً حرمت برداشته شده است. یا الزام برداشته شده است. وجوب هم برداشته شده است.

استصحاب فرقی این است استصحاب حکم معینی را اثبات می کند. مثلاً می گوید این زن قبلاً حرام بود الان هم حرام است. این نکته استصحاب است. و لذا ما عرض کردیم در مقام اصول عملی چند جور می شود تصویر کرد. فرض کنید شما یک گوشتی را از بازار خریده اید. می تواند شارع بپایند استصحاب کند. اگر بخواهد استصحاب کند چه می گوید؟ می گوید شما وقتی که این را کشت آنجا حاضر بودید؟ این یعنی چه؟ یعنی اصاله عدم تزکیه. شک می کنید تزکیه جاری شد یا نه. اصاله عدم تزکیه. می شود استصحاب عدم تزکیه. دو، می گوید شما از دست مسلمان گرفتید. یعنی حالت سابقه را ندیدید. از دست مسلمان گرفتید مسلمان عادتاً تزکیه می کند پس این حیوان مزکی است. این را ما می گوئیم قاعده سوق یا قاعده ید مسلم. این هم حکمش حکم استصحاب است. چون در استصحاب می گفت تزکیه نشده است. در این می گوید شده است. این دو تا اصل هر دو محرزند.

سوم، اینکه ممکن است بگوید گوش نکن توجه نکن بخور گوشت را. گوشت را بخور نظر ندارد تزکیه شد یا خیر. این را می گوئیم اصل غیر محرز. ببینید سه اصل ممکن است در یکجا تصویر شود. در یک عمل واحد. این نکته اش نکته لحاظ است و کیفیت جعل است. اصل عملی طبیعتش این است. ممکن است با یک اصل محرز بگوید که این مزکی نیست که استصحاب عدم تزکیه است. ممکن است با یک اصل جعلی بگوید این مزکی است. قاعده سوق مسلم یا اصاله الصحه فی فعل یا قاعده ید مسلم الی آخر. با یک اصل غیر محرز بگوید اشکال ندارد و مصرف بکن.

لذا ما کراراً عرض کردیم اصل محرز یکی از خصائصش این است که می آید عنوان می دهد با عنوان ثابت می کند. این مشکل استصحاب است. یعنی استصحاب، یک عنوان واحدی که تصور کنیم ابقاء ما کان باشد نیست. در یک جا طهارت است در یک جا نجاست است در یک جا حلیت است در یک جا عدالت است در یک جا حیات است این مشکل استصحاب است. و ما توضیحا عرض

.....
کردیم چون یواش یواش می خواهیم وارد شویم اصول محرز یا تنزیلی ما نسبتا زیاد داریم. مثل قاعده ید حتی قرعه. به نظر ما قاعده قرعه هم اصل تنزیلی است. قاعده ید، ید هر کسی علامت این است که ما، اصاله الصحه در فعل نفس یعنی قاعده فراغ. قاعده فراغ بعد از اتمام عمل اگر انسان شک کند. قاعده تجاوز اگر در اثنای عمل شک کند و با تجاوز از محل آن جزء مشکوک و قاعده سوق مسلم الی آخر.

اینها قواعدی هستند که به عنوان اصول محرز به کار برده می شوند. اما در شبهات حکمیه که کار ما اصولی ها شبهات حکمیه است من اول بحث استصحاب عرض کردم که آقایان این اصول محرز مثل قاعده ید و تجاوز و فراغ و اینها را در اصول بحث نکرده اند. چون آقایان در شبهات موضوعیه جاری می کنند. همه اینها در شبهات موضوعیه هستند. ما قاعده فراغ در شبهات حکمیه نداریم. اینها تماما در شبهات موضوعیه هستند. لکن در استصحاب، آخر استصحاب تعارض را با قاعده فراغ و استصحاب می شود. اینجا به این مناسبت متعرض قاعده فراغ شده ایم. یعنی عملا ما متعرض قاعده فراغ می شویم. ولو بنا بود نشویم. اما عملا شده اند. انشاء الله در آنجا ما این توضیح روز اول استصحاب کیفیت استصحاب را آنجا عرض کردیم.

آن وقت اصول محرز در شبهات حکمیه. این در شبهات موضوعیه بود. در شبهات حکمیه ما اصول محرز داریم یا خیر؟ عرض کردیم آنچه که تصور می شود اصول محرز یکی قاعده طهارت است. چون شارع حکم کرده است که هر شیئی طاهر است. آن وقت معروف بین فقهای ما این است که در شبهات حکمیه هم هست. یک حیوانی پیدا کردیم که نظیرش ندیدیم. شک کنیم که گوشتش بعد از تذکیه پاک است یا خیر گفته اند اصاله التزکيه جاری می شود. شیئی که اصلا عنوان ندارد. فرض کنید تنباکو چون بعضی از ضررها دارد نجس است یا پاک است یا همین الكل پاک است یا نجس است اصاله الطهاره به نحو شبهه حکمیه جاری می شود.

معروف این است و تقریبا بلا خلاف است بین اصحاب ما. اگر باشد اصل محرز است. و لذا لازمه اش هم اجزاء است. در بحث اجزاء متعرض شدیم دیگر نمی خواهم تکرار حرفهای سابق شود. لکن بنده همیشه عرض کرده ام چون دلیل اصاله الطهاره یک روایت بیشتر نیست آن هم حدیث عمار سبابی که خود عمار هم وضع مشکلی دارد و کتابش هم وضع مشکلی دارد. حالا خیل خب اصحاب قبول کردند با تمام مشکلاتی که رد کنیم حتی روایت عمار کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر. این کل شیء نظیف انصراف به شبهات موضوعیه دارد به نظرم. عرض کردم فعلا ما تسلیمیم چون مشهور بلکه اجماعی شان این است که در شبهات حکمیه هم به اصاله الطهاره مراجعه می کنند. این اصاله الطهاره هم ثابت است اما خب اصاله الطهاره موردش کم است. شاید در کل فقه اولایا به باب طهارت می خورد

اشیائی که ندانیم که اصاله الطهاره بخوایم جاری کنیم خیلی کم است موارد. مثل الكل و اینها. موارد خیلی کمی است. یعنی موارد زیادی نیست. پس یکیش این است.

س: قدما هم در شبهات حکمیه اصاله الطهاره را جاری می کردند؟

ج: دقیقا نمی دانیم. روایت صدوق آورده است البته من فکر می کنم این كل شیء نبوده است و كل ماء بوده است. چون كل ماء طاهر داریم. كل شیء طاهر نداریم. كل شیء نظیف نداریم. در بعضی از کتب قدما اشتباها نقل شده است. به نظرم در کتاب مقنع صدوق نگاه کنید كل شیء طاهر نقل کرده است. اما سند در روایتی که مسند است كل شیء نظیف است. این نظیف به نظرم به عرف می خورد به موضوع خارجی. به ذهن من این طور می آید. اگر كل شیء طاهر بود باز ممکن بود. لكن كل شیء نظیف ارتکاز من این است که به خارج می خورد. بگوییم چیزی که مشکوک است حکمش را نمی دانیم بگوییم كل شیء نظیف گفته شود. خیلی الآن به ذهن من بعید است. لكن عرض کردیم قائلیم چون مشهور این کار را کرده اند ما هم قائلیم به آن.

این مجموع اصاله الطهاره که ثابت است. اصاله الحل هم هست البته آن هم در شبهات حکمیه. لكن ما این توضیح را عرض کردیم یک اصطلاحی است که این حقیر سراپا تقصیر گفته ام ندیده ام از کسی دیگر هم علی الاطلاق یا مشایخ به کار برده است. ما یک قاعده حل داریم یک اصاله الحل. قاعده حل یعنی هر چیزی به عنوان خودش واقعا حلال است. مثلا الكل به عنوان خودش حلال است. نه به عنوان مجهول. رفتن به کره ماه مثلا. هر عملی را که تصور کنیم فی نفسه حلال است. این یک نکته. یک اصاله الحل داریم. یک چیزی مشکوک است مثلا این گوشت در خارج مشکوک است حلال است یا خیر اصاله الحل به این معنا. این اصاله الحل در خارج. این به اصطلاح که در خارج باشد، یا اگر یک چیزی مشکوک بود. شک کردیم بگوییم حل ظاهری می خواهیم. این اصاله الحل است. لكن ما عرض کردیم انشاء الله خواهد آمد اصاله الحل ظاهری نداریم. اصلا روایت روشنی نداریم. انشاء الله توضیحاتش را عرض خواهم کرد.

اما قاعده حل ثابت است. لذا نکته دیگر به اصل تنزیلی نمی رسد. به اینکه بگوییم شارع یک اصلی قرار داده است به عنوان اصاله الحل در شبهات حکمیه. خب اصاله الطهاره ثابت بود البته شبیه این قاعده طهارت هم می شود فرض کنیم. بگوییم هر شیئی را شارع به عنوان خودش پاک قرار داده است. این ثابت نیست. اصاله الطهاره معروف بین فقها التزام به آن داده اند لكن عرض کردم فی النفس شیء. از صحت این اصاله الطهاره. قاعده حل هم ثابت است. اصاله الحل هم ثابت نشد. این مال آن. در شبهات موضوعیه چرا حالا با قطع نظر از اشکالات. در شبهات حکمیه ثابت نشد. این هم راجع به دومی. سومی که به نظر ما جزء اصول محرز است قیاس است. البته قیاس را

حضرات علمای ما و مشهورشان جزء امارات گرفته اند نه اصول عملیه. حالا من دیگر وارد بحثش نمی شوم. سابقا هم عرض کردم دیروز هم اشاره کردم. به ذهن ما قیاس میخورد که اصل عملی محرز باشد. قیاس هم شأن اش این است که حکم را اثبات می کند. مثلاً می گوید شراب انگوری حرام است. شرابی هم که از نشاسته می گیرند چون مسکر است حرام است. به نظر ما این حکمش حکم استصحاب است. یعنی حالت اصل تنزیلی دارد. بهر حال قیاس هم پیش ما حجت نیست. این هم از آن طرف.

تنها چیزی که در شبهات حکمیه می ماند اصل محرز استصحاب است. چون اصالة البرائة محرز نیست. اصالة الاحتیاط هم محرز نیست. چون اصالة الاحتیاط عنوان ثابت نمی کند. می گوید اگر شما یقین داشتید که یک حرامی در دو طرف است از دو طرف اجتناب کنید. نمی گوید من می بینم به آن رسیده است. اگر دلیل اصالة الاحتیاط این بود. شما یک قطره خون دیدید در یکی از دو عناء افتاد به شما بگویند این هم ملاقی نجس است این هم حکم ملاقی دارد این هم دارد. این کار را اگر می کرد می شد محرز. اما اگر گفت اجتنابها می شود محرز. اجتناب محرز نمی شود. اصالة البرائة محرز نیست اصالة الاحتیاط هم محرز نیست. استصحاب تقریباً تنها اصل محرز است که به درد اصول می خورد. ما غیر از استصحاب اصل محرز که خود حکم را بعنوان ثابت کند نداریم. و لذا هم عرض کردیم حتی مثل معتزله هم مخالفند. می گوید احکام شرعی را با استصحاب نمی شود ثابت کرد. نکته روشن شد؟ پس نکته اساسی بحث در اینجا است. آن وقت این مطلبی که گفته شد وقتی می گوئیم استصحاب حجت است در شبهات موضوعیه یا شبهات حکمیه قطعاً غیر از حالتی است که ما در باب خبر گفتیم. این سه تا معنای حجت.

معنای چهارم حجت اگر مراد از اصل اصل غیر محرز باشد. در آنجا فقط جری عملی است. احرازی در کار نیست. موضوع را تشخیص نمی دهد. من یک موضوعی بود مطلبی بود سابقاً هم بیش از یک سال پیش نقل کردم و باز هم نقل می کنم چون مفید است انصافاً و عرض کردیم مرحوم آقای خویی هم در کتابشان مصباح الاصول آن اوایل نیاورده اند در اوایل ظن نقل کرده اند ناقص و من کاملش را نقل کردم و تعجب هم می کنم که مرحوم استاد آقای بجنوردی نقل می کند از مرحوم نائینی لکن در خود کتاب استاد هم نیامده است. منتهی الاصول نیامده است. آقای خویی هم ناقص نقل کرده است من کاملش را عرض می کنم بد نیست حرف قشنگی است.

مرحوم نائینی می فرمایند که وقتی ما علم به یک چیزی پیدا می کنیم حالا به نظر اینها چه در حکم چه در موضوع، چهار نکته در این علم ما هست به لحاظ تحقیق اصولی. یک اینکه یک صفت خاصی است انسان قاطع غیر از غیر قاطع است. دو اینکه کاشفیت از واقع دارد. چون علم طریقت به واقع دارد. سه، انکشاف الواقع به است. واقع را شما می بینید. چهار، جری عملی بر طبقش می کنیم مثلاً فهمیده

است که این نجس است خب صفت علم داریم شک نداریم تعبیر نداریم واقع را هم می بینیم نجاستش هم به این منکشف است و جری عملی هم بر طبق نجاست است. اما اگر ظن معتبر یا اماره شد، سه چیز می شود از آن چهار تا. آن صفتیت نیست چون صفتیت قطع بود اینجا قطع ندارد. اما کاشفیت دارد. چون اماره است مفروض این است که طریق فرض کنید ثقه گفت این نجس است. اماریت دارد. انکشاف الواقع هم به آن هست. اینکه گفت واقع را جری عملی هم بر طبقش است. شما از آن نجس اجتناب می کنید.

پس در امارات معتبره سه نکته پیدا می شود. در اصول محرز دو نکته پیدا می شود. مثلاً استصحاب سابقاً نجس بود الآن استصحاب نجاست می کنیم. اولاً قطع نیست چون قطع مال سابق بود الآن که قطع نداریم. ثانیاً کاشف نیست. چون شما کاشفی ندارید که این الآن نجس است. اما ثالثاً انکشاف ببینید لذا امام فرمود لانک کنت علی یقین من وضوئک. ببینید منکشف را امام مطرح می کند. کنت علی یقین من وضوئک. آن نجاست منکشف است. منکشف است انکشاف الواقع به است. لکن کاشفیت ندارد. چهار هم جری عملی است. این در اصل محرز.

در اصل غیر محرز مثل ما نحن فیه مثلاً اصاله الحلّ که اصل غیر محرز است شما الآن قطع ندارید کاشف ندارید انکشاف واقع هم ندارید لکن جری عملی دارید. پس این چهار نکته را اگر خوب دقت کنید در باب اصول یعنی شما وقتی می خواهید عمل اجتهاد را انجام دهید حالا مثالی که زدم شبهه موضوعیه بود. در احکام هم همین طور است در شبهات حکمیه هم همین طور است. یک قطع است. که صفت خاص است. دو، جهت کاشفیت است. سه جهت انکشاف الواقع به است. چهار، جری عملی است.

س: دو و سه فرقی چیست؟ کاشفیت هم در همان

ج: چون تفکیک می شود در مثل استصحاب انکشاف هست کاشف نیست. می گوید تو از دست مسلمان گرفتی این مزکی است. شما کاشف برای مزکی نداری. امام می گوید مزکی است. مثلاً شما می گوید در نماز بودم در سجده شک در رکوع کردم. حضرت می فرماید بلی قد رکعت. خب می گوید من شک دارم بلی قد رکعت یعنی چه؟ بلی قد رکعت فامضی فی صلاتک. این بلی قد رکعت یعنی واقع را تو می بینی و لذا عرض کردیم سرّ اینکه مثلاً مثل قاعده تجاوز را از اصول محرز قرار می دهد نکته اش این است که شما در حال نماز هستید شما ملتفت هستی می دانی حمد و قل هو الله را انجام دادی می دانی نماز ترتیب دارد و الآن در سجده هستی اگر این مجموعه معلومات را شما پهلوی هم گذاشتید یک انکشاف رکوع می شود. کاشف ندارید. مجموعه معلومات را پهلوی هم بگذار چون شما در حال نماز بودید می دانید نماز ترتیب دارد می دانید حمد و قل هو الله را انجام دادید آن نکته شک کجاست؟ رکوع است. دیگر غیر از آن که شک

ندارد. قبلش و بعدش و همه حالت یقینی است. این مجموعه حالات یقینی درست می کند که رکوع، اما نه اینکه کاشف باشند. اینها کاشف از رکوع نیستند. اسم این را گذاشتیم احل محرز. این هم یک تعبیری که از مرحوم نائینی قدس الله سره.

پس بنابراین وقتی می گوییم حجت، اینکه ایشان می گوید جهت جامعی نیست درست است. چون در باب حجت در شبهات حکمیه یکی مصدر تشریع است که ایشان نیاورده است و استصحاب در شبهات حکمیه جزء مصادر تشریع است. اینکه ایشان گیر کرده است سرش این است. دو، حجت به معنای طریق مثل خبر واحد مثل خود قطع حتی. که به قول آقایان حجیتش ذاتی است. سه، حجت به معنای اصول محرز که در شبهات حکمیه منحصر در استصحاب است. البته استصحاب اصل محرز هم هست در شبهات موضوعیه هم هست فرق نمی کند. این را اصطلاحاً حجت یعنی طریق. نه طریق معذرت می خواهم یعنی تعبد می کند به وجود آن شیء تعبد می کند که مزکی است. تعبد می کند این باقی است. چهار، حجت به معنای اینکه انسان یجری علیه عملاً. جری عملی بر طبق آن دارد. این که ایشان می فرماید جهت جامعی بین معانی حجت نیست این یک از صفحه ۹ ایشان شرح داده است و این مطلب ایشان درست است. بعد ایشان یک تحقیقی فرموده اند و التحقيق ان الاستصحاب هو الابقاء العملي و الموصوف الحجیه بناء على الاخبار یقین السابق. این یقین سابق حجت است نه این نیست. بعد ایشان دیگر یک شرح مفصلی در اینجا داده اند بعد متعرض سایر تعاریف شده اند. اینکه تعریف فاضل تونی یکی باز تعریف از دیگری از کتب اهل سنت که خود ایشان هم نیاورده اند. به نقل است. فاضل تونی هم ظاهراً با حکایت است. بعد دیگر وارد بحث شده اند که چیزهایی فرموده اند که آقایان مراجعه کنند یک مقداری احتمالاتی داده اند که به ذهن مبارک خودشان. حالا چون می خواستیم فقط همین مقدار را متعرض شویم آقایان دیگر مراجعه کنند. عرض کردم که ما هی الآن فعلاً هنوز رتبه زمانی را در نظر نمی گیریم. مجموعه اقوال.

از مصادری که در این جهت ما در بحث سابق هم استفاده کردیم، یکی از این کتاب هایی است که تازه در فقه ابازیه، یک فرقه ای از خوارج هستند، تقریباً زمان ما خوارج منحصر در اینها است. بیشتر محل تواجدشان هم در عمان است. حکومت هم دست ابازیه است. یک حکومت شیعی ما در ایران داریم آنها هم حکومت ابازی در عمان دارند. اما ابازیه جاهای دیگر هم هستند در شمال آفریقا بیشترشان در تونس هستند. چندی پیش هم سه چهار ماه پیش شیخشان و استادشان آمده بود منزل ما با هم صحبت کردیم. ایشان در این کتابی دارد یک سلسله کتاب دارد القواعد الفقهیه ان الابازیه البته قواد فقهیه مشترک نیست اما معانی ابازیه، البته ابازیه کتاب ندارند مصادر ندارند خیلی از حرفهایشان از مصادر دیگر گرفته اند. مثلاً حدیث خودشان مصدر مستقلشان خیلی کم است. از همین صحیح بخاری و مسلم و ما داریم ما بالاستقلال داریم اینها ندارند. ایشان این قاعده را به عنوان الیقین لا یزول بالشک. این می خواهم باز هم عبارات ایشان را مثل

همین عبارت مرحوم نائینی کامل نمی خوانیم یک مقدارش را می خوانیم چون تقریباً سعی کرده است یک جمع و جوری کند از مذهب ابازی ها در این قاعده یقین لا یزول بالشک. و انشاء الله عرض می کنم یک نکته ای را البته لا یزال هم ایشان لا یزول نوشته است.

خب ایشان متعرضش شده است و اصولاً عرض کردم متعرض که تعرض یک مقدار مصادر ابازیه شده است که طبعاً می دانید مصادر ابازیه خیلی کم است هر چه هست بین خودشان است. یک محیط بسته ای هستند یک محیط بازی نیست. آن وقت عبارات مختلفی ایشان نقل می کند یقین لا یرتفع بالشک. الاجماع لا یزول بالشک. یقین لا یزول الا بیقین مثله. لا یرفع الشک ما ثبت بالیقین. نحن علی لا یزیل یقین عباراتی که دیگر نمی خواهد بخوانم چون آقایان خودشان می توانند مراجعه کنند چون خیلی الآن دنبال این بحث به این نکته اش نیستند. به این کلماتی که اینها دارند. خب راجع به اینکه از مصادر خودشان نقل کرده است. چون اینها برای ما خیلی نکته خاصی ندارد فقط آن که الآن به درد ما می خورد به این جا که خیلی به نظر ما قابل ارزش است این است که این عنوان یقین لا یزول بالشک که ما داریم لا تنقض یقین بالشک، این عبارت را مرادف با استصحاب نگرفته اند. یعنی یقین لا یزول بالشک چند مطلب را استفاده کرده اند یکیش هم استصحاب است. این را من همین جا به اصطلاح می خواهم اشاره ای کنم و هم انشاء الله تعالی در مصادر اهل سنت. چون آنها هم این کار را کرده اند. عرض کردم اینها تقریباً چیز مستقلی ندارند آن چه که در اینجا حالا چون امروز وقت ما تمام شد یک نکته خارجی را می خواستم عرض کنم که به نظر خود ما خیلی خوب است این نکته یعنی این کارها دنبال گرفته شود. ایشان از یک نفر ظاهراً نمی دانم حالا با حسین یعقوب با حسین کیست ظاهراً ایشان اصلاً کتاب مستقلی دارد به نام یقین لا یزول بالشک این شخص از این کتاب که در معاصرین ظاهراً باشد از این کتاب نقل کرده است. آنچه که الآن من و واقعا هم خوب است یعنی یک نکته ای که به نظر من خیلی قابل توجه است از این کتاب در این صفحه ۳۲ البته نوشته است این قاعده خیلی مهم است و ربع فقه و ثلث فقه و از این حرفهایی که همیشه گفته ایم.

در صفحه ۳۲ به مناسبت از کتاب قاعده یقین لا یزول بالشک از این معاصر نقل کرده است بعد نوشته است نقلاً عن کفایه الاصول لشیخ کاظم الخراسانی بشرح الاصول للشیرازی. خیلی عجیب است. در کتب ابازی ها کفایه خودمان از کفایه نقل کرده است لکن الوصول مرحوم آقای آقا سید محمد شیرازی. الوصول یا کفایه الاصول و ما بعدها جلد پنجم که در استصحاب است و مبانی الاستنباط جلد ۱ و ما بعدها. این مبانی الاستنباط تقریرات مرحوم آقای خویی است. که مرحوم آقای کوکبی نوشته اند. یک جلدش هم چاپ شده است به نظرم. ما نجف که بودم فقط یکش استصحاب چاپ کرده است رضوان الله تعالی علیه. این خیلی برای من تعجب آور بود که یک نفر

.....
ابازی خوارج جزء خوارج در مباحث اصولی مطالبی را از کتب شیعه نقل می کند. خب می دانید بالأخره تخالف بین خوارج در فرق اسلامی با شیعه بیشتر از همه است. اختلاف ما با خوارج بیش از بقیه است.

خیلی جالب توجه است و این خیلی نکته قابل توجه و قابل عنایت همان نکته ای است که من عرض کردم که ما می توانیم در کل دوستانی که با آشنا هستند از نزدیک در کل عالم اسلامی حرفهای خودمان را طرح کنیم.

خیلی برای من نکته تازه ای داشت وقتی این را نگاه کردم در حاشیه ایشان از دو کتاب شیعه نقل می کند که هر دو هم از معاصرین است. یکی شرح کفایه و یکی هم تقریرات مرحوم آقای خویی. مبانی الاستنباط. غرض این نکته را هم گفتیم بگوییم جزء تعجبات ما است و این نشان می دهد که ما اگر واقعا مطالبمان را دقیق و پخته و روی زوایای مختلف نقل کنیم خیلی قابلیت دارد.

یک نکته البته وقت گذشت آقایان اجازه دهند البته من باید فردا باز بخوانم دقت کنید در مبحث چون من گذشت چند بار گفتم می تکرار می خواهیم بکنیم بحث را عرض کردیم در روایات اهل سنت مثل ما یکیش در باب وضو است یکی در باب شک در رکعات چند دفعه این را من گفته ام آقایانی که از اول بحث بوده اند، یکیش می گوید حدیث ابن عباس عن النبی اذا شک احدکم فی صلاته فلا ینصرف حتی یسمع صوتا او یشم فیها. این عین همین است که ما قال لا ینصرف حتی یسمع صوتا او یشم ریحا. باز سند دیگر دارد لا ینصرف حتی یسمع صوتا أو یجد ریحا. بعد نبوی دارد که و هذا الحدیث اصل من اصول الاسلام. با اینکه موردش در خصوص حدث است و قاعده عظیمه من قواعد الفقه. من کرارا عرض کردم انصافا نبوی از فقهای بسیار بزرگ اهل سنت و شافعی است. و فوق العاده است انصافا. و هی ان اشیاء یحکم ببقائها علی اصولها حتی یتیقن خلاف ذلک و لا یضرّ شک التاری علیها. خیلی تعجب آور است این تعبیر این روایت این است.

بعد خوب دقت کنید در متون اینها لا تنقض الیقین بالشک نیامده است. فقط دارد روی آن طهارت باشد حتی یسمع آن وقت بله حالا بحث آن بحث های چیز دیگرش باشد بعد عرض می کنم و اما بحث نماز از ابو سعید خدری مسلم از ابو سعید خدری اذا شک احدکم فی صلاته ما هم داریم در روایت زراره اینجا هم توش لا تنقض آمده است. اما در متن سنی ها این طور است. اذا شک احدکم فی صلاته فلم یدری کم صلی ثلاثا ام اربعا فلیطرح الشک و الیینی علی ما استیقن. چند دفعه عرض کردم که عین ما فقط ما در مورد روایت زراره لا تنقض الیقین بالشک پشت سرش هست. این هم در روایت ما هست.

ج: ما هم داریم نه اینکه لا تنقض در آن ندارد. این داریم.

روایت دیگر فان لم یثبتهن صلی اثنتین ام ثلاثا فلیبنی علی اثنتین و ان لم یدری ثلاثا فلیبنی قبل ان یصلی. این دو تا روایتی است که من عرض کردم اهل سنت هم امروز خواندم چون دیگر گفتیم فایده ای باشد بر روایی انشاء الله فردا بقیه بحث راجع به یک مقدار دیگری از همین کتاب می خوانیم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين